

## تجربه یک ترجمه (۵)

## انتخاب دشوار

## مژده دقیقی



من ترجمه را در مطبوعات و در کنار کار مطبوعاتی شروع کردم و بعدها به صورت ترجمه ادبی ادامه دادم. کار با مطبوعات را دوست داشتم و دارم، و به خصوص حالا که تا حدی از این کار محروم شده‌ام، جای خالی‌اش را در زندگی‌ام حس می‌کنم؛ هیچ کاری جای تجربه پویای مطبوعات را پر نمی‌کند. بگذریم، کار در بخش ادبی نشریات کم‌کم حرفه من شد و ترجمه داستان کوتاه تقریباً همیشه بخش مهمی از آن بود. جست‌وجوی داستان‌های کوتاه ناب در منابع مختلف یکی از مشغولیت‌هایم شده بود. داستان‌های کوتاه را با توجه به کیفیت داستان، حجم

آن، شهرت نویسنده، و محدودیت‌های انتشار انتخاب می‌کردم. نمی‌دانم طی این سال‌ها ترجمه چند داستان کوتاه را در نشریات مختلف منتشر کرده‌ام؛ حسابش از دست خودم هم در رفته است! همین‌جا بگویم که هنوز هم معتقدم، با توجه به وضعیت نشر و تیراژهای فعلی کتاب، نشریات یکی از بهترین و سریع‌ترین امکان‌ها برای معرفی نویسندگان ناشناخته به خواننده ایرانی هستند.

بعد از مدتی، احساس کردم این آمادگی در مخاطبان وجود دارد که دایره نویسندگان را وسیع‌تر کنیم و به زمان حاضر نزدیک‌تر شویم و ببینیم امروز در دنیای داستان چه خبر است، مشروط بر آنکه اولین ملاک انتخاب همیشه کیفیت داستان باشد. یکی از بهترین منابع داستان‌های معاصر، نشریات و به‌ویژه نشریات ادبی کشور مبدأ و مجموعه‌هایی است که هر سال از میان داستان‌های منتشرشده در نشریات انتخاب می‌شود، و احياناً جایزه‌هایی که به این داستان‌ها تعلق می‌گیرد. مسئله جالبی که در این جست‌وجو توجهم را جلب کرد این بود که این نشریات، حتی نشریات عمومی مثل نیویورکر، داستان‌های بیست سی صفحه‌ای هم چاپ می‌کنند، در حالی که نشریات ما معمولاً بیشتر از پنج یا شش صفحه به

چاپ داستان اختصاص نمی‌دهند. این محدودیت حجم، در کنار سایر محدودیت‌های انتشار داستان، ما را از طیفی از داستان‌های ناب و مهم - که از قضا طیف بزرگی هم بود - محروم می‌کرد و امکان آشنایی با بسیاری از نویسندگان مهم امروز را از دست می‌دادیم. یکی دوتا از این داستان‌ها را، تحت تأثیر کیفیت آنها، ترجمه کردم - مشخصاً داستان‌های «آسمان سیاه شب» نوشته جرمی کین، و «اینجا همه آدم‌ها این‌جوری‌اند» نوشته لوری مور - ولی حجم این داستان‌ها امکان انتشار آنها را در نشریات ایرانی منتفی می‌کرد. از طرفی، تک تک آنها هم به طور مستقل به صورت کتاب قابل انتشار نبودند. در واقع، فکر ترجمه مجموعه‌ای از داستان‌های برگزیده معاصر در این موقع به ذهنم رسید. داستان‌ها را از نشریات و مجموعه‌های مختلف انتخاب و ترجمه کردم و در سال ۱۳۷۹ در قالب مجموعه داستانی با عنوان *اینجا همه آدم‌ها این‌جوری‌اند* به ناشر سپردم.

\*

من در مدت کمتر از ده سال سه مجموعه داستان را با این شیوه انتخاب و ترجمه کردم: *اینجا همه آدم‌ها این‌جوری‌اند* (۱۳۷۹)، *مشقتهای عشق* (۱۳۸۱)، و *نقشه‌هایت را بسوزان* (۱۳۸۷). حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم یکی از مهم‌ترین و سخت‌ترین بخش‌های این کار برایم انتخاب داستان‌هاست. در مرحله انتخاب، ابتدا با مشکل پیدا کردن و تهیه منابع مواجهم، که با زحمت و صرف هزینه نسبتاً زیادی سرانجام حل می‌شود. مانع بعدی زمان است، که هر چه تلاش می‌کنم، به گردش نمی‌رسم. انتخاب چنین داستان‌هایی بسیار وقت‌گیر است - داستان‌هایی که، در عین آنکه داستان‌های درجه یکی هستند، باید با ضوابط چاپ و نشر در ایران مغایرت نداشته باشند، و از نظر فرهنگی آن‌قدر از خواننده ایرانی دور نباشند که نتواند با آنها ارتباط برقرار کند - گو اینکه لذت خواندن آن همه داستان خوب برایم باقی می‌ماند.

ترجمه مجموعه اول - *اینجا همه آدم‌ها این‌جوری‌اند* - بیشتر یک آزمایش بود، هم برای خودم و هم برای جامعه کتابخوان. نمی‌دانستم چقدر از عهده برمی‌آیم و آیا می‌توانم با این انتخاب‌ها با خوانندگان ارتباط برقرار کنم؛ و آیا مخاطبان داستان در ایران آماده پذیرش این گونه داستان‌ها از نویسندگان شناخته‌نشده و مترجمی نه چندان جاافتاده هستند. بعد از انتشار مجموعه اول، خوشبختانه داستان‌خوان‌های حرفه‌ای - که هدف اصلی من بودند - به داستان‌های این مجموعه واکنش نشان دادند و به‌خصوص بعضی از آنها بارها در جلسات و به مناسبت‌های مختلف مطرح شدند و هنوز هم می‌شوند. این موضوع به من نشان داد که در انتخاب‌هایم زیاد بیراه نرفته‌ام و مسائلی که در داستان‌های امروز دنیا مطرح می‌شود، کم

و بیش دغدغه خواننده ایرانی هم هست. خوانندگان به طور مشخص نسبت به یک داستان از این مجموعه واکنش مساعد نشان ندادند؛ داستانی بود با رنگ و بوی سیاسی که به یک معنی تاریخ مصرف داشت. واکنش‌های خوانندگان موجب شد داستان‌های مجموعه‌های دوم و سوم را آگاهانه‌تر انتخاب کنم. بیشتر نویسندگان این دو مجموعه هم در ایران ناشناخته بودند و ملاک من برای انتخاب در درجه اول کیفیت هر داستان بود.

یکی از مسائلی که انتخاب و ترجمه داستان‌های معاصر را دشوار می‌کند، نامأنوس بودن فضا و عناصر فرهنگی بارشده بر داستان است. گاه این فضا به قدری برای خواننده ایرانی غریب است که انتقال آن در ترجمه ممکن نیست، یا اگر ممکن باشد، حاصل کار برای خواننده جذابیتی ندارد. این موضوع به‌ویژه در مورد تعداد زیادی از داستان‌های امروز آمریکایی صدق می‌کند و گمان می‌کنم دلیلش را باید در دوری و تفاوت فرهنگی جوامع جست‌وجو کرد. این تفاوت‌های فرهنگی مانع عمده‌ای در انتقال مفاهیم و فضاهاست و ارتباط خواننده را با داستان کند و گاهی مختل می‌کند. بسیاری از مسائلی که برای فردی از آن جامعه بدیهی و بی‌نیاز از توضیح است، برای خواننده فارسی‌زبان - یا شاید هر خواننده دیگری - دیرپاب و گاهی حتی نایاب است. اینها از مسائل پیش‌پافتاده روزمره تا مباحث فکری و اجتماعی را شامل می‌شود. تعدد این مسائل در داستان، و استفاده مترجم از تمهیدات مختلف برای روشن کردن آنها برای خواننده، به هر حال در خوانش متن وقفه می‌اندازد و به روال طبیعی داستان لطمه می‌زند.

مسلماً در چنین مجموعه‌هایی نمی‌توان به دنبال انسجام سبک یا مضمون بود. هر یک از این داستان‌ها را باید مستقل از بقیه در نظر گرفت و به عنوان اثری با سبک و مضمون متفاوت خواند. طبیعتاً ترجمه هر داستان نیز مشکلات خاص خود را دارد و از کار در آوردن سبک و لحن آنها مترجم را با چالش‌های متفاوتی روبه‌رو می‌کند.

بد نیست در پایان به محدودیت‌های چاپ و نشر اشاره کنم که بیشتر یک‌جور بی‌ضابطگی بر آنها حاکم است تا ضابطه، و مترجم را در انتخاب اثر برای ترجمه سردرگم و دل‌سرد می‌کند و دست و پایش را می‌بندد. برخوردهای متفاوت و سلیقه‌ای در مرحله بررسی آثار ترجمه‌شده خود شاهدهی بر این بی‌ضابطگی است. داستان و رمان آیینۀ زندگی امروز است، روایت زندگی مردم این زمانه است، و طبعاً زوایای مختلف جوامع را منعکس می‌کند. بدون این نگاه و بدون آشنایی با این وادی، نمی‌توان به آنها پرداخت و همه چیز را با خط‌کش منزله‌طلبی اندازه زد. چه بخواهیم و چه نخواهیم، داستان و رمان بخش مهمی از زندگی جوامع مدرن است. □